

از انقلاب تا اصقلاب

(واکاوی دلایل شکست قیام مردم مصر در سال ۲۰۱۱)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۸

سعید حاجی ناصری^۱

محسن توکلیان^{۲*}

چکیده

رویدادهایی که در سال ۲۰۱۱ جهان عرب را فراگرفت، به تناقضها و پارادوکس‌هایی دچار بود که نه می‌شد آنها را انقلاب نامید و نه اصلاح؛ لذا برای تبیین و توضیح این رویدادها به مفاهیمی جدید نیازاست. این پژوهش سعی دارد با به‌کارگیری اصطلاح «اصقلاب» و ایضاح و توضیح آن، خیزش مردم مصر و دلیل شکست آن را تبیین کند؛ بنابراین در این مقاله ابتدا سعی می‌شود با بررسی و تبیین مفهوم اصقلاب، وجوه تمایز آن با انقلاب کلاسیک، نقاط ضعف و قوت این‌گونه خیزش‌ها و شرایط پدیداری آن، روشن شود سپس با کاربرد آن برای توضیح و تشریح قیام مردم مصر، دلیل شکست آن را تبیین کنیم.

فرضیه پژوهش مبتنی بر این است که آنچه در مصر اتفاق افتاد، انقلابی تمام‌عیار نبود؛ بلکه ترکیبی از انقلاب و اصلاح بود. اگرچه جنبشی مردمی، حسنی مبارک را از قدرت ساقط کرد، از ایجاد تغییرهای ساختاری و نهادی، به دلیل فقدان رهبری، سازمان و ایدئولوژی، ناتوان بود؛ ازاین‌رو نهادها و سازمان‌هایی از نظام (رژیم) پیشین از جمله ارتش و نیروهای امنیتی، دست‌نخورده باقی مانده بودند که توانستند در فرصت مناسب، با اقدام خویش، دوباره قدرت را به‌دست‌بگیرند و انقلاب را به‌شکست‌بکشانند.

واژگان کلیدی: انقلاب، اصقلاب، مصر، ناجنیش‌های اجتماعی، قیام مردم مصر.

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران

(نویسنده مسئول: tavakolian.mohsen@gmail.com)

مقدمه

در سال ۲۰۱۱، جهان شاهد و ناظر مجموعه‌ای از قیام‌ها در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بود که به بهار عربی مشهور شده‌است؛ نکته قابل‌تأمل درخصوص این وقایع، آن است که «این قیام‌ها را باید انقلاب تعریف کرد یا خیر؟» قیام‌های یادشده به انقلاب‌های کلاسیک شباهت‌هایی دارند؛ از جمله بسیج گسترده مردم اما از طرفی دیگر، این قیام‌ها دارای تفاوت‌هایی مهم با انقلاب‌های کلاسیک هستند؛ فقدان ایدئولوژی و رهبری، مهم‌ترین تفاوت این اعتراض‌ها، با نمونه‌های کلاسیک انقلاب است. فقدان ایدئولوژی، رهبری و سازمان باعث می‌شود که خیزش‌های بهار عربی برخلاف انقلاب‌های کلاسیک در وهله اول، فاقد چشم‌اندازی برای تغییر و دگرگونی ساختاری باشند و لذا ناچار می‌شوند که با نظام پیش از انقلاب مصالحه‌کنند و در وهله دوم، این جنبش‌ها از حفظ انسجام و یک‌پارچگی خود، ناتوان خواهند بود. چنان‌که در مصر مشاهده کردیم با استعفای مبارک، وی قدرت را به ارتش واگذار کرد و ارتش قدرت را تا تدوین قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در دست داشت؛ حتی پس از آن هم، بخشی از بلوک قدرت باقی ماند؛ از این رو جنبش‌های بهار عربی را می‌توان چیزی میان انقلاب^۱ دانست که از پایین به بالاست و با حضور توده انقلابی و سرنگونی نظام رخ می‌دهد و [همچنین] اصلاح^۲ که اغلب از بالا رخ می‌دهد و از طریق مذاکره و مصالحه میان نخبگان رژیم و رهبران مخالفان، و واگذاری بخشی از قدرت در قبال گرفتن امتیازها و تضمین‌هایی اتفاق می‌افتد.

اصقلاب^۳ (اصلاح-انقلاب)، واژه‌ای است که تیموتی گارتن/اش^۴، استاد مطالعات اروپای دانشگاه آکسفورد، آن را بر ساخته‌است؛ وی این واژه را برای توصیف رخداد‌های منجر به سقوط رژیم‌های کمونیستی در اروپای شرقی ابداع کرد و به‌کارگرفت. براساس نظر/اش، این اصطلاح به مجموعه‌ای از تغییرهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اشاره دارد که ترکیبی است از ویژگی‌ها و شاخصه‌های هم انقلاب و هم اصلاح؛ از این رو شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک سیاسی باید به‌جای تخریب کامل نظام پیشین بر پایه‌های آن ساخته‌شود (Herspring, 1994). اگرچه ساختن نظامی دموکراتیک بر پایه رژیم پیشین از خشونت‌ها و پراکسیس به‌واقع انقلابی که می‌تواند هزینه‌های فردی و اجتماعی هنگفتی را

- 1 . revolution
- 2 . reformation
- 3 . refolution
- 4 . Timothy Garton Ash

تحلیل کند، جلوگیری می‌کند، این دوگانگی ساخت سیاسی جدید، همواره با تهدید فروپاشی یا شکست مواجه است. تداوم ساختار سیاسی نوین همواره به حضور و آمادگی انقلابی‌ها در دفاع از آن بستگی خواهد داشت و فترت و رخوت انقلابی‌ها فروپاشی آن را تهدید می‌کند؛ جنبش‌های بهار عربی نیز نه انقلاب و نه اصلاح، بلکه اصلاح‌هایی بودند که به محافظت و نگهداری مستمر نیاز داشتند اما با ایجاد شکاف میان گرایش‌های گوناگون، فرصت مناسب برای بازپس‌گیری قدرت توسط ضدانقلاب مهیا شد؛ از این رو باید شکست بهار عربی در کشورهای عرب منطقه به‌ویژه مصر را در همین شیوه نامأنوس و غریب قیام‌های مردم و ملت‌های منطقه جستجو کرد زیرا اگر انقلابی تمام‌عیار رخ می‌داد، با تغییر ریشه‌ای نظام سیاسی، نظم اجتماعی و نخبگان حاکم، امکان بازگشت مجدد آنها به قدرت فراهم نبود.

با توجه به اینکه قیام مردم مصر به‌طور خاص و بهار عربی به‌طور عام، موضوع جدیدی است که در حدود کمتر از ده سال از عمر آن رخداد می‌گذرد، حوزه‌های نامکشوف و نو برای تحقیق و مطالعه است اما این بدان معنا نیست که آثار و مطالعاتی در این حوزه صورت‌نگرفته‌است بلکه خوشبختانه آثار، کتب، مقالات و پایان‌نامه‌های بسیاری با موضوع‌های مرتبط با بهار عربی و قیام مردم مصر به‌رشته‌تحریر درآمده‌است لیکن بیشتر آثار نگاشته‌شده، بر علل این رخداد و نقش عوامل گوناگون و اثرگذاری آنها بر شکل‌گیری قیام‌ها و خیزش‌های مردمی در کشورهای عربی، متمرکزند؛ بنابراین، بررسی علل و عوامل ناکامی این رخداد و شکست آن در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (به‌استثنای تونس)، کمتر مورد توجه و مطالعه قرار گرفته‌است لذا یکی از اهداف این پژوهش، پرکردن خلأ تحقیقی در این زمینه است؛ همچنین عمده پژوهش و تحقیق‌های انجام‌شده، از خیزش‌های جهان عرب با عنوان انقلاب یاد می‌کنند درحالی‌که به نظر نگارنده، اطلاق مفهوم انقلاب، چنان‌که توضیح داده خواهد شد، به این خیزش‌ها مناسب نیست؛ از این رو در این پژوهش سعی کرده‌ایم از مفهومی نو، یعنی اصلاح، برای توصیف بهار عربی استفاده کنیم.

فرضیه پژوهش مبتنی بر این است که آنچه در مصر اتفاق افتاد، انقلابی تمام‌عیار نبود بلکه ترکیبی از انقلاب و اصلاح بود. اگرچه جنبشی مردمی، حسنی مبارک را از قدرت ساقط کرد، از ایجاد تغییرهای ساختاری و نهادی، به دلیل فقدان رهبری، سازمان و ایدئولوژی، ناتوان بود؛ از این رو نهادها و سازمان‌هایی از نظام پیشین از جمله ارتش و نیروهای امنیتی، دست‌نخورده باقی مانده‌بودند که توانستند در فرصت مناسب، با اقدام خویش، دوباره قدرت را به‌دست بگیرند و انقلاب را به شکست بکشانند.

ساختار و فرایند این پژوهش بدین گونه است که ابتدا به توضیح مفهوم انقلاب می‌پردازیم، سپس به دلایل افول انقلاب‌ها در قرن بیست و یکم و شکل‌گیری شیوه‌های تغییر دیگر اشاره می‌کنیم؛ در گام بعدی به تبیین و تشریح اصطلاح به‌عنوان یکی از شیوه‌های نوین تغییر اشاره خواهیم کرد و در انتها به بررسی شکست اصطلاح مردم مصر می‌پردازیم.

با توجه به موضع پژوهش، رویکرد کیفی نسبت به روش‌های کمی برای این تحقیق مناسب‌تر است. با عنایت به اینکه موضوع این پژوهش، بررسی نقش ماهیت و کیفیت و چگونگی خیزش مردم مصر و نقش و تأثیر آن در شکست این قیام است، روش کیفی که توانایی بیشتر و بهتری برای تحلیل پیچیدگی‌های واقعیت نسبت به روش‌های کمی دارد، مناسب می‌نماید؛ بنابراین در این پژوهش سعی شده است با مراجعه به بایگانی‌ها (آرشیوها)، اسناد، کتب، مقالات و گزارش‌های موجود، درباره فرضیه تحقیق، بحث و آزمون صورت گیرد.

الف - مبانی نظری

۱- ویژگی‌ها و شاخص‌های انقلاب

انقلاب‌ها از پدیده‌های نادر و کم‌تکرار عرصه سیاست و در عین حال، پرهزینه‌ترین و رادیکال‌ترین شکل تغییر و مبارزه سیاسی هستند. تعاریفی گوناگون از انقلاب ارائه شده است که در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌شود. برخی اندیشمندان از جمله مارکس و بیشتر مارکسیست‌ها به تغییرهای ساختاری انقلاب توجه داشته‌اند. با انقلاب طبقات تحت سلطه، مناسبات تولیدی و به تبع آن، ساختار اجتماعی دگرگون می‌شود و شیوه تولیدی جدید شکل می‌گیرد. هانتینگتون، انقلاب را براساس دگرگونی ارزش‌ها و کاربرد خشونت تعریف کرده است؛ از نظر او انقلاب دگرگونی سریع، بنیادین و خشونت‌آمیز در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط جامعه، نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری، فعالیت‌های حکومتی و سیاست‌های آن است (گلدستون، ۱۳۸۵: ۶۳).

پاره‌ای دیگر از نظریه‌پردازان انقلاب، بر ویژگی خشونت در انقلاب‌ها تکیه کرده‌اند. گی‌روشه، انقلاب را عصیان دسته‌جمعی ناگهانی و شدیدی تعریف می‌کند که هدف آن، واژگونی قدرت یا دگرگونی وضعیتی خاص و معین است (روشه، ۱۳۸۹: ۲۲۴). کالورت انقلاب را به‌طور صرف در کاربرد خشونت خلاصه می‌کند؛ از نظر او، انقلاب «گونه‌ای از تغییر حکومت با توسل به خشونت است» (کوهن، ۱۳۶۹: ۳۶).

به‌طورکلی و با توجه به تعاریف گوناگون و متنوع راجع به مفهوم انقلاب، می‌توان پدیده‌هایی مانند «تحولات ساختاری، دگرگونی ارزش‌ها (ایدئولوژی)، کاربرد خشونت، تغییر رهبران، جابه‌جایی غیرقانونی قدرت، بسیج توده‌ها و دگرگونی نهادها» را به‌عنوان ویژگی‌های کلیدی انقلاب برشمرد (کوهن، ۱۳۶۹: ۴۲).

تحولات ساختاری به دگرگونی ساختار اجتماعی اشاره دارد؛ از این رو، هر انقلابی باید نظم طبقاتی را دگرگون کند و طبقه مسلط را به‌زیربکشد و ساخت طبقاتی و اجتماعی جدیدی را با آن جایگزین کند. در کنار تحولات ساختاری، در هر انقلاب، تغییر نهادها به‌ویژه نهادهای سیاسی نیز رخ می‌دهد. ساختار جدید اجتماعی، به منسوخ شدن بعضی نهادها و ایجاد نهادهای تازه نیازمند است. **ایدئولوژی**، به‌طوراساسی در هر انقلابی نقش دارد. انقلاب‌های بزرگ همه با ایدئولوژی خاص خود شناخته می‌شوند: انقلاب شوروی و چین با کمونیسم و انقلاب ایران با اسلام‌گرایی. ایدئولوژی با نکوهش و مذمت وضعیت موجود از یک سو و ترسیم وضعیت مطلوب و آرمانی از سوی دیگر امکان بسیج مردم و سازمان‌دهی آنها را فراهم می‌کند (بشیریه، ۱۳۹۰: ۸۰). بدون وجود ایدئولوژی امکان شکل‌گیری ساختارهای جدید، نهادهای نو و ارزش‌های تازه وجود ندارد زیرا این ایدئولوژی است که به‌عنوان راهنمای عمل و راهکار (استراتژی) تغییر، انقلابی‌ها را هدایت می‌کند.

با توجه به اینکه انقلاب می‌خواهد، نظمی نوین را با نظم پیشین جایگزین کند، ساختار اجتماعی را تغییر دهد و ارزش‌های فرهنگی را دگرگون‌سازد، به‌طورطبیعی با مقاومت گروه‌های مسلط و نخبگان در قدرت مواجه می‌شود؛ بنابراین هر انقلابی تا حدودی مستلزم به‌کارگیری خشونت است؛ البته میزان و شدت خشونت در انقلاب‌ها متفاوت است و بسته به شرایط و علل گوناگون در نوسان است اما نکته انکارناپذیر، وجود عنصر خشونت در انقلاب است. خشونت در هر انقلابی در دو مرحله اتفاق می‌افتد: در مرحله اول در جریان مبارزه برای سرنگونی حکومت موجود و در مرحله دوم برای ازمیان‌بردن و اعدام بازماندگان نظام (رژیم) پیشین و مخالفان انقلاب.

بسیج توده‌ها یا مردم، چهارمین ویژگی مهم انقلاب است. فقدان عنصر مردم در انقلاب، به تغییر ماهیت انقلاب منجر می‌شود و دیگر نمی‌توان آن را انقلاب نامید. منبع قدرت انقلاب در مواجهه با دولت و قوه قهریه آن، حضور اعتراضی و نافرمانی مردم از قانون است. مردم با حضور در خیابان، نافرمانی، اعتصاب، جنگ و گریز خیابانی، دولت و قوای قهریه آن را به‌چالش کشیده، سبب پیروزی انقلاب می‌شوند. نافرمانی مدنی، اعتصاب، تظاهرات و درگیری با نیروهای دولتی، همه اقدام‌هایی

غیرقانونی و خلاف قانون هستند؛ بنابراین انتقال قدرت به شکل غیرقانونی، دیگر ویژگی انقلاب است.

آخرین ویژگی مهم هر انقلابی به رهبری، مربوط است. موضوع رهبری در انقلاب، دو بعد دارد: اول آنکه انقلاب‌ها به‌طور معمول، به رهبری کاریزماتیک و فرهمند، نیازمندند که با دمیدن شور انقلابی و تهییج مردم آنها را در راستای اهداف و ایدئولوژی انقلاب بسیج کند. بدون وجود رهبری ممکن است گروه‌های گوناگون به‌جای آنکه با حکومت درآویزند، با یکدیگر به‌نزاع برخیزند (بشیریه، ۱۳۹۰: ۸۸). بعد دوم موضوع رهبری در انقلاب‌ها به تغییر نخبگان و حاکمان پس از انقلاب مربوط می‌شود. حکومت جدید، به رهبرانی جدید و هماهنگ با منش و روش انقلاب، نیازمند است لذا رهبران پیشین باید کنار گذاشته شوند و افرادی جدید جای آنها را بگیرند؛ البته تغییر حاکمان، تنها به تغییر افراد، محدود نمی‌شود بلکه تغییر در ترکیب طبقاتی حاکمان را نیز شامل می‌شود (کوهن، ۱۳۶۹: ۳۴)؛ بنابراین در هر انقلابی هرآنچه کهنه بوده، به نظام پیشین، مربوط است، باید نابود شود و جای آن را پدیده‌های نو و انقلابی بگیرند.

۲- افول انقلاب‌ها

طی قرن بیستم و به‌ویژه نیمه اول آن، انقلاب‌هایی گوناگون و متنوعی را در سراسر جهان، شاهد بودیم، از انقلاب‌های کمونیستی در روسیه و چین تا انقلاب‌های ناسیونالیستی و ضدامپریالیستی در مستعمره‌ها از جمله انقلاب الجزایر؛ انقلاب اسلامی نیز آخرین انقلاب بزرگ قرن و شاید آخرین انقلاب بزرگ تاریخ باشد. از رونق افتادن سکه انقلاب‌گری، دلایلی گوناگون دارد که در زیر، با دو عنوان کلی علل معرفتی و علل اجتماعی بدان‌ها اشاره می‌کنیم.

۲-۱- علل معرفتی افول انقلاب

انقلاب‌ها اگرچه کنش‌های اجتماعی هستند و از تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی متأثرند، در بستری معرفتی و فکری شکل می‌گیرند و از آن تغذیه می‌کنند. یکی از ویژگی‌های مهم هر انقلابی، ایدئولوژی آن است اما ایدئولوژی انقلابی، خود از تحولات فکری و معرفتی، متأثر است. با تحولات فکری و معرفتی در نیمه دوم قرن بیستم، ایدئولوژی‌های انقلابی تضعیف شدند؛ به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی و هژمونی نئولیبرالیسم، به‌طور تقریبی ایدئولوژی‌های انقلابی از صحنه حذف شدند. ایدئولوژی انقلابی بیان می‌کند، تنها یک حقیقت وجود دارد که همان ایدئولوژی انقلاب است و

دیگر ایدئولوژی‌ها از جمله ایدئولوژی طبقه مسلط، همه کذب هستند؛ این نگاه ایدئولوژی به مسئله حقیقت، متأثر از رویکرد معرفت‌شناسی غالب در عصر انقلاب‌ها بوده است. نظریه تناظری صدق^۱، رویکرد معرفتی مسلط تا اواسط قرن بیستم بود. نظریه تناظری بیان می‌کند که یک گزاره در صورتی درست است که با واقعیات (یا عینیت) مطابقت داشته باشد. گزاره‌های علمی باید به اشیاء و جهان بیرونی ارجاع دهند. صدق یا کذب گزاره‌ها بسته به چگونگی اشیاء در جهان، متعین می‌شود (لیدمن، ۱۳۹۰: ۱۹۷)؛ بنابراین، حقیقت عبارت است از انطباق ذهن با عین. تنها یک حقیقت وجود دارد و کارکرد علم، کشف و پیدایی نظریه متناظر یا منطبق با واقعیت است (مردیها، ۱۳۹۴: ۷۱)؛ انقلاب‌های بزرگ، از لحاظ فکری در این فضای معرفتی شکل گرفتند و متأثر از نظریه تناظری باور داشتند که تنها یک حقیقت وجود دارد و حقیقت، همان است که ایدئولوژی انقلابی بیان می‌کند و دیگر ایدئولوژی‌ها کذب هستند.

به‌مرور، نظریه تناظری صدق و نحله‌های مبتنی بر آن به دلایلی چند، هژمونی خود را از دست دادند. از جمله دلایلی که به افول هژمونی نظریه تناظری منجر شد، مسئله تشخیص نظریه صادق بود؛ اینکه «در میان بی‌شمار گزاره مدعی صدق چگونه می‌توان گزاره به‌واقع صادق را از گزاره‌های کاذب تمیز داد؟»، پرسشی بود که بر سر آن اختلاف‌ها و بحث‌های بسیاری شکل گرفت و به تدریج باعث تردید و تشکیک در خود نظریه تناظری شد.

نظریه ابطال‌گرایی پوپر، برساخت‌گرایی کوهن، طبیعت‌گرایی کواپن و بی‌شمار نظریه‌های دیگر، انتقادهایی فراوان بر نظریه تناظری وارد کردند و به بی‌اعتباری آن منجر شدند. طبیعت‌گرایی کواپن، مدعی است که بنیادی فلسفی و کلی برای علم وجود ندارد؛ از این رو، ملاک مشاهده و تأیید، آنهایی هستند که در علوم طبیعی به‌طور موفق‌تری به‌کاربرده شده‌اند؛ این برداشت از معرفت علمی، بیانگر این است که روش‌های شناخت علمی، از خود نظریه‌های علمی، مطمئن‌تر نخواهند بود (Quine, 2009: 21; Quine, 1981: 83)؛ پیامد این وضعیت، تکررگرایی روش‌شناختی و به تبع آن، تکرر حقیقت بود.

پوپر با پیش‌کشیدن بحث ابطال‌گرایی، درباره رسیدن به حقیقت، تردید ایجاد می‌کند؛ از نظر وی، ما تنها می‌توانیم به حقیقت، نزدیک شویم و هیچ نظریه‌ای، حقیقت را به‌طور کامل بیان نمی‌کند بلکه تنها تا زمانی که ابطال نشود، معتبر است. کوهن با پیش‌کشیدن بحث پارادایم و انقلاب‌های علمی نشان داد که شناخت، به‌طور تنگاتنگ با نظریه‌های سنتی فلسفی ارتباط ندارد. پارادایم مجموعه‌ای از

1 . Correspondence theory of truth

ادعاها درباره جهان، روش‌های گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها و عادت‌های تفکر و عمل علمی است (اسمیت، ۱۳۹۲: ۱۲۱).

علم به‌طور عادی در چارچوب پارادایم شکل می‌گیرد و هر پارادایمی تا زمانی که به بحران، دچار نشود، امور مربوط به علم از جمله شیوه‌های شناخت علمی را سامان می‌دهد اما با تغییر پارادایم، واقعیت که تابع آن است، دگرگون می‌شود. کوهن در نظری مناقشه‌آمیز بیان می‌کند: «پس از انقلاب، دانشمندان در جهانی دیگر زندگی می‌کنند» (کوهن، ۱۳۹۲: ۲۳۴).

این تحول‌ها اعتبار نظریه تناظری صدق را پرسش‌برانگیز کرد. با تردید و تشکیک در نظریه تناظری صدق، درباره اعتبار و ارزش ایدئولوژی نیز تردید ایجاد شد؛ اکنون و در بستر این تحول‌های معرفتی، دشوار می‌نمود به مردم تلقین کرد که حقیقتی غایی وجود دارد که تنها ایدئولوژی انقلاب، آن را بازتاب می‌دهد؛ دیگر هیچ ایدئولوژی‌ای نه حقیقت محض و نه کذب مطلق است. با بی‌اعتباری ایدئولوژی‌های انقلابی و غایت‌گرا، نئولیبرالیسم با آنها جایگزین شد و به‌عنوان پارادایم مسلط در عرصه اجتماعی و فکری ظهور کرد.

نئولیبرالیسم در وهله اول بر گشودن مسیر برای تحقق آزادی‌های فردی، مهارت‌های شخصی و کارآفرینی در چارچوبی نهادی با ویژگی‌هایی مانند حقوق مالکیت خصوصی، بازار آزاد و تجارت آزاد تأکید دارد. نقش دولت در چارچوب نئولیبرالیسم، حداقلی است. دولت باید با خصوصی‌سازی، خود را از ددرسهای بنگاهداری رها کند و به‌طور صرف به‌عنوان چارچوبی نهادی برای عملکرد شیوه‌ها و فرایندهای اقتصاد بازار آزاد عمل کند. از آنجایی که نئولیبرالیسم برای یک نظام بازارمحور، ارزش قایل است، می‌کوشد که تمام کنش‌های انسانی را به قلمرو بازار وارد کند (هاروی، ۱۳۹۱: ۸ تا ۱۱)؛ به‌یقین در این پارادایم فکری و ایدئولوژیک که بیشترین تأکید را بر فرد، آزادی و بازار دارد، آرمان‌ها و طرح‌های (ایده‌های) انقلابی و بنیان‌افکن برای رشد و گسترش فرصت‌ندارند.

۲-۲- علل جامعه‌شناختی افول انقلاب‌ها

به موازات تحولات فکری و تأثیر آن بر افول انقلاب‌ها، عوامل اجتماعی نیز در کاهش محبوبیت حرکت‌های انقلابی نقش داشتند که در ادامه به‌طور موجز به آنها اشاره خواهد شد. تحولات منتهی به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پیامدهای ویرانگر و پرهزینه انقلاب‌های رخ داده که به سرخوردگی و نومیدی مردم از آرمان‌ها و وعده‌های انقلابی منجر شد، رژیم‌های بسته و سرکوبگر که امکان هرگونه

سازمان‌دهی و شکل‌گیری جنبش انقلابی را مسدود می‌کردند، از جمله عوامل اجتماعی بودند که در افول سیاست‌ورزی انقلابی نقش داشتند.

انقلاب اکتبر شوروی، الهام‌بخش بسیاری از انقلاب‌های کمونیستی، ضدامپریالیستی و ملی‌گرا در کشورهای جهان سوم و مستعمره‌های سابق بود. روسیه انقلابی به‌عنوان پیش‌تاز مبارزه با سرمایه‌داری غرب، الگوی بسیاری از نیروهای انقلابی در سراسر جهان قرار گرفت. انقلاب روسیه به الگوی مسلط انقلاب تبدیل شد (گیلبرت، ۱۳۹۲: ۲۸ و ۲۹). با انقلاب شوروی، اغلب نخبگان کشورهای جهان سوم که از اندیشه‌های فلسفی مارکس تأثیر گرفته بودند، انقلاب را به‌عنوان نوعی ضرورت سیاسی، میان‌بری آسان به سوی توسعه و یگانه‌راه نیل به استقلال سیاسی تصور کردند (میلانی، ۱۳۸۸: ۳۷).

انقلاب کبیر اکتبر روسیه به‌عنوان نماد و سمبل انقلاب‌گری در قرن بیستم، با ناکامی در تحقق اهداف خود و در نهایت، فروپاشی دولت جماهیر سوسیالیستی شوروی، آتش امید و شوق انقلابی‌ها را به خاکستر بدل ساخت. اعدام ده‌ها هزار مخالف و زندانی سیاسی، مرگ میلیون‌ها نفر در اردوگاه‌های کار اجباری، مرگ بین دو تا چهار میلیون نفر بر اثر قحطی‌های متعاقب سیاست‌های صنعتی کردن و اشتراکی‌سازی، ترور ۶۹۰ هزار نفر از مخالفان سیاسی در سال‌های ابتدایی حکومت استالین و ... (Courtois, 2015)، بخشی کوچک از پیامدهای ویرانگر و دهشتناک انقلاب سوسیالیستی شوروی بود. جدا از بحث انقلاب شوروی، انقلاب‌های دیگر نیز کم‌وبیش همان مسیر شوروی را رفته‌اند و پیامدهایی گزاف و وحشتناک را به جوامع خود تحمیل کرده‌اند. انقلاب کبیر فرانسه که نویدبخش بسیاری از انقلاب‌های دیگر در اروپای سده هجدهم و نوزدهم بوده‌است، با وعده آزادی، برابری و برادری، در عمل به مرگ هزاران نفر در دوره وحشت و حاکمیت گیوتین منتهی شد. توکویل در ارزیابی انقلاب فرانسه بیان می‌کند: «... به‌همین‌سان، بسیاری از آداب و رسوم می‌پندارند از انقلاب فرانسه سرچشمه گرفته‌اند، در واقع در آداب و رسوم پیش از انقلاب وارد شده بودند (توکویل، ۱۳۸۸: ۱۳) ...؛ آنچه انقلاب به این روش‌ها افزود، توحش ویژه‌اش بود» (توکویل، ۱۳۸۸: ۳۰۳).

انقلاب کمونیستی چین (۱۹۴۹)، انقلاب دیگر بزرگ قرن بیستم بود که به مرگ میلیون‌ها نفر منجر شد. مائو تسه تونگ، رهبر انقلاب کمونیستی چین، در سال ۱۹۵۸ برنامه تحول اقتصادی و اجتماعی با نام «گام بزرگ به پیش»^۱ را به‌اجرا گذاشت که هدف برنامه، صنعتی‌سازی سریع چین بود

1 . Great Leap Forward

اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، نه یک گام، بلکه جهشی بزرگ به عقب بود؛ قحطی و گرسنگی و متعاقب آن، مرگ حدود چهل میلیون چینی از پیامدهای این گام بزرگ انقلابی بود؛ اقدام انقلابی دیگر مائو، انقلاب فرهنگی بود که بسته شدن دانشگاه‌ها، قتل بیش از یک میلیون چینی، تخریب آثار فرهنگی به بهانه مبارزه با مظاهر سنتی و فرهنگ سرمایه‌داری، دستاوردهای آن بودند (Courtois, 2015: 488-513). آنچه در خصوص سه انقلاب یادشده گفته شد، درباره دیگر انقلاب‌ها نیز کم‌وبیش صادق است و برای جلوگیری از اطباب کلام از توضیح بیشتر خودداری می‌کنیم؛ نتیجه این وضعیت پس‌انقلابی در کشورهایی که در آنها انقلاب رخ داده بود، از میان رفتن شوق و امید افرادی بود که خام‌اندیشانه تصویری کردند که با انقلاب می‌توان همه چیز را دگرگون ساخت و جامعه‌ای مطلوب (ایده‌آل) ساخت؛ در نتیجه درحالی که اندک انقلابی‌های مؤمن، همچنان خطر می‌کنند و به عملیات‌های براندازانه اقدام می‌کنند، توده مردم، راه‌هایی دیگر را برای مبارزه سیاسی و ایجاد تغییر ترجیح می‌دهند؛ از جمله این راه‌ها، ناجنیش‌های اجتماعی است که کنش سیاسی را با زندگی روزمره پیوند می‌دهند.

۳- ناجنیش‌های اجتماعی^۱

در زمانه‌ای که انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی با فترت و رخوت مواجه هستند و امکان شکل‌گیری جنبش اجتماعی، در کشورهای خاورمیانه به دلایلی نظیر تداوم حاکمیت‌های خودکامه، فراهم نیست؛ آشکال دیگر مبارزه سیاسی، با کنش‌های انقلابی و جنبش‌های اجتماعی جایگزین شده است؛ از جمله این اشکال جدید کنش‌ورزی سیاسی، ناجنیش‌های اجتماعی است. آصف بیات، ناجنیش‌های اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «به‌طور کلی، ناجنیش به اقدام‌های جمعی بازیگران غیر جمعی اشاره دارد؛ آنها بر این رفتارهای مشابه جمع کثیری از مردم معمولی هستند که کنش‌های پراکنده اما مشابه‌شان با وجود اینکه فاقد ایدئولوژی یا رهبری و سازمان‌دهی مشخص است، به تحول‌های اجتماعی گسترده‌ای منتج می‌شود» (Bayat, 2010: 15).

ناجنیش‌های اجتماعی، اساس سیاست خیابانی هستند. سیاست خیابانی دو بعد دارد؛ از آنجاکه دولت، خود را تنها منبع اقتدار و کنترل نظم عمومی می‌داند، از شهروندان انتظار دارد که به شکل مطیع و منفعلانه از فضاهای عمومی استفاده کنند لذا شهروندان عادی با به‌کارگیری فعال و خلاقانه فضا، اقتدار دولت را به چالش می‌کشند؛ برای نمونه، فعالیت‌ها و رفتار دست‌فروشان که بساط خود را در

.....
1 . social nonmovement

خیابان‌ها و میداين می‌گسترند، یا کالاهای خود را در متروها و اتوبوس‌ها می‌فروشند و لذا همواره با مقام‌های مسئول، منازعه‌دارند، نمونه‌ای از سیاست خیابانی است اما جدا از منازعه میان مقام‌ها و گروه‌های حاشیه‌ای و فاقد نهاد بر سر نوع استفاده از فضای عمومی، سیاست خیابانی، بعدی دیگر نیز دارد: شکل‌گیری و بهره‌برداری از «شبکه‌های منفعل»^۱.

شبکه‌های منفعل، حاصل اشتراک‌ها، هویت مشترک و همبستگی افرادی است که از فضای عمومی استفاده می‌کنند یا با بهره‌گیری از فناوری‌های جدید ارتباطی به‌ویژه شبکه‌هایی مانند فیس‌بوک و توییتر با یکدیگر، مرتبط می‌شوند. دست‌فروشان که هریک گوشه‌ای از خیابان یا میداين شهری را اشغال کرده‌اند، با مشاهده هر روزه همدیگر به وضعیت ناگوارشان پی می‌برند و هویتی مشترک در میان آنها شکل می‌گیرد؛ این هویت مشترک، به همبستگی و درنهایت، شکل‌گیری شبکه‌های منفعل در میان آنها منتهی می‌شود؛ این شبکه‌های منفعل، نقشی مهم را در تبدیل ناجنبش‌های اجتماعی به کنش جمعی مخالف و سازمان‌دهی شده در زمان مقتضی ایفا می‌کند. زمانی که دولت، درگیر اختلاف‌های داخلی، بحران یا فشار بین‌المللی شود، فرصتی مناسب برای قیام و خیزش ناجنبش‌ها، فراهم می‌شود (Bayat, 2010: 11-32).

۴- اصطلاح

در دهه‌های پایانی قرن بیستم، موجی از فرایند تغییر رژیم‌های سیاسی به‌ویژه در اروپای شرقی آغاز شد که با الگوهای انقلاب، چندان شباهتی نداشت. انقلاب‌های ۱۹۸۹ در کشورهای اروپای شرقی نظیر لهستان و مجارستان که به فروپاشی نظام‌های کمونیستی و گذار به لیبرالیسم اقتصادی و دموکراسی در این منطقه از جهان منجر شدند، تعریفی کلاسیک را که از انقلاب ارائه شد، با چالش مواجه ساختند؛ در واقع انقلاب‌های ۱۹۸۹، هیچ‌یک مدعی طرح (پروژه) اجتماعی جدید نبودند و با طرد ایده خشونت به‌عنوان بستر تولد جامعه جدید، بر عصر انقلاب‌ها خط قرمز کشیدند (Rupnic, 1995: 62).

تیموتی گارتن‌آش برای توصیف این وقایع صلح‌آمیز در اروپای شرقی، اصطلاح «اصطلاح» را به‌کار برده است؛ وی بیان می‌کند: «در لهستان و مجارستان آنچه را که می‌گذشت، نمی‌شد یا سخت می‌شد انقلاب نامید؛ در واقع، آنچه می‌گذشت، مخلوطی از اصلاحات و انقلاب بود که در آن زمان،

1 . passive network

من آن را اصطلاح نامیدم. نوعی عنصر قوی و اساسی «تغییر از بالا» وجود داشت که اقلیتی از روشن‌فکران برجای مانده از احزاب کمونیست حاکم، آن را هدایت می‌کردند اما درعین حال، یک عنصر حیاتی فشار مردمی از «پایین» هم وجود داشت ولی این تعامل به‌طور عمده از طریق مذاکرات میان نخبگان حاکم و نخبگان اپوزیسیون انجام می‌گرفت» (اش، ۱۳۹۳: ۱۶).

به نظر آتش، جنبش‌هایی که کشورهای اروپای شرقی را (به‌استثنای رومانی) فراگرفت، جنبش‌هایی خودانگیخته، انبوه و مؤثر و به‌طور کامل عاری از خشونت بودند؛ از این‌رو، توصیف آنها به‌عنوان انقلاب که با خشونت، پیوندی نزدیک و ناگسستنی دارد، موجه نیست؛ نه به زندانی حمله کردند و نه گوتینی برپا شد؛ همچنین از طرف ضدانقلابی‌ها نیز خشونتی در کار نبود زیرا نخبگان حاکم از یک طرف اعتقادشان را به حقانیت خویش از دست داده بودند و از دیگر سو، نگران احترام بین‌المللی و به اعتبارهای ارزی، نیازمند بودند (اش، ۱۳۹۳: ۱۴۵ تا ۱۴۸).

به‌طور خلاصه، الگوی انقلاب‌های ۱۹۸۹، ترکیبی از «پافشاری مطلق بر عدم خشونت با استفاده فعالانه و فوق‌العاده مبتکرانه از نافرمانی مدنی توده‌ای، توسل ماهرانه به رسانه‌های غربی، افکار عمومی و دولت‌ها و آمادگی برای مذاکره و مصالحه با صاحبان قدرت و درعین حال سرباز زدن از عضویت در مجموعه دولت. در کنار عدم خشونت» است؛ خیزش‌های ۱۹۸۹، ویژگی مهم دیگری نیز داشتند؛ انقلابی‌ها هیچ ایده تازه یا بنیادینی برای دوران پس‌انقلاب نداشتند؛ رهاورد این جنبش‌ها روایت محلی از ایده‌های قدیمی و آزمون پس‌داده بوده است که در دیگر نقاط جهان می‌توان سراغ گرفت (اش، ۱۳۹۳: ۱۷۱ و ۱۷۲).

جامعه مدنی، بازار آزاد، دموکراسی و ... از جمله ایده‌های قدیمی یادشده در بالا بودند. گذار از کمونیسم، با تغییر ساخت دولت، دگرگونی اقتصادی، بازسازی جامعه و ایجاد درک و مفهومی جدید از هویت ملی، همراه بود. در لهستان بر مبنای مذاکراتی که به میزگرد، معروف است، موافقان و مخالفان بر سر برگزاری انتخابات آزاد در ماه ژوئن به توافق رسیدند. نتیجه انتخابات، شکست سنگین کمونیست‌ها بود. جنبش همبستگی، تمام ۱۶۱ کرسی رقابتی مجلس و ۹۹ کرسی از ۱۰۰ کرسی مجلس سنا را به دست آورد و متعاقب آن در ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۹، اولین دولت غیر کمونیستی در اروپای شرقی سوگند یاد کرد (گیل، ۱۳۹۴: ۲۷۲ تا ۲۸۰).

اصقلاب‌ها به دنبال اصلاحاتی جدی در و به‌میانجی نهادهای حکومت موجودند؛ بنابراین، اصقلاب‌ها تحقق واقعیت‌هایی متناقض‌اند. با اجتناب از خشونت، ویرانی و آشوب، جلوی

افراط‌کاری‌های انقلابی، حکمرانی وحشت، محاکمه‌های شتاب‌زده و اعدام‌های گسترده گرفته‌می‌شود و از این رهگذر، هزینه تغییر به‌شدت کاهش می‌یابد اما امکان تغییر واقعی بستگی خواهد داشت به بسیج و هوشیاری دائمی نهادها و سازمان‌های اجتماعی، مانند اقشار مردم، کانون‌های مدنی، اتحادیه‌های صنفی و ... که پیوسته فشار بیاورند؛ در غیر این صورت اصلاح‌ها پیوسته در خطر بازگشت و تجدید ضدانقلاب قرار دارند؛ زیرا که انقلابی‌ها بیرون ساختارهای قدرت باقی مانده‌اند و منابع سیاسی از جمله رهبری، تشکیلات و راهکار (استراتژی) لازم را برای انجام این کار نیز ندارند (بیات، ۱۳۹۲: ۳۲ تا ۳۶). راز شکست اصلاح مردم مصر در همین جا نهفته است.

در جدول زیر، اشتراک‌ها و تمایزهای اصلاح با انقلاب و اصلاح نشان داده شده است:

جدول ۱: مقایسه شاخص‌ها و مؤلفه‌های انقلاب، اصلاح و اصلاح

نوع کنش شاخص	انقلاب	اصقلاب	اصلاح
تغییر ساختاری	تغییر ساختاری سریع و خشن	تغییر ساختاری تدریجی، در صورت حفظ هوشیاری و بسیج سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی	فاقد تغییر ساختاری، تغییرهای جزئی و در چارچوب قانون
تغییر نهادی	از میان رفتن بعضی از نهادها و ایجاد نهادهای جدید	همانند تغییرهای ساختاری	فاقد تغییرهای نهادی
خشونت	خشونت دوطرفه، هم از جانب انقلابی‌ها و هم از جانب دولت	فاقد خشونت از هر دو طرف یا بسیار اندک	فاقد خشونت
رهبری و سازمان	رهبری فرهمند و ایجاد سازمان‌دهی	فاقد رهبری و سازمان، به‌طور معمول متکی بر جنبش‌های خودانگیخته و بدون نظم و سازمان	دارای رهبری غیرانقلابی و از درون نظام سیاسی
ایدئولوژی	ایدئولوژی غایت‌گرا و دگرگونی ریشه‌ای ارزش‌های مسلط	فاقد ایدئولوژی غایت‌گرا، تنوع و تکرار ایده‌ها و اندیشه‌ها	در درون ایدئولوژی مسلط جامعه عمل می‌کند.
نقش مردم	بسیج سیاسی گسترده و وسیع توده	بسیج سیاسی گسترده و وسیع توده	به میانجی‌گری سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی

(منبع: نگارنده)

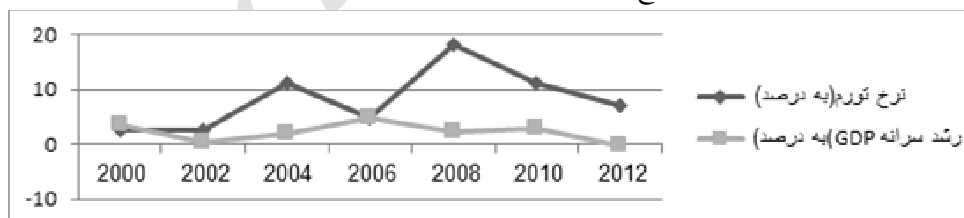
ب - سیاست، اقتصاد و جامعه مصر در دوران مبارک

کارنامه سیاسی سه دهه ریاست جمهوری مبارک را می‌توان در اقتدارگرایی و سرکوب، تکیه بر نهادهای صوری دموکراتیک و ایجاد محدودیت‌های بسیار برای اپوزیسیون و نهادهای مدنی خلاصه کرد (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۳). احزاب سیاسی ممنوع، روزنامه‌ها بسته، فعالان سیاسی و روشن‌فکران بازداشت می‌شدند، بیشتر رسانه‌ها تحت حاکمیت دولت بودند و زیر نظارت شدید و سانسور گسترده فعالیت می‌کردند (یوسف‌نژاد، ۱۳۸۱: ۴۹). دولت در مواجهه با مخالفان، چنان‌چنان خشن عمل می‌کرد که حتی در خاورمیانه بی‌سابقه بود؛ اسلام‌گرایان، بدون محاکمه بازداشت و شکنجه می‌شدند و در دادگاه‌های نظامی محاکمه و شمار زیادی از آنان اعدام می‌شدند (حافظیان، ۱۳۸۹: ۴۵). در جدول زیر، مقایسه شاخص‌های حکمرانی در مصر با میانگین کشورهای با درآمد متوسط جهان نشان داده شده است؛ براین اساس، شاخص‌های حکمرانی در مصر، پایین‌تر از متوسط جهانی است که ضعف، فساد و ناکارآمدی دولت را در مصر آشکار می‌کند.

جدول ۲: شاخص‌های حکمرانی در مصر در مقایسه با میانگین کشورهای با درآمد متوسط

شاخص	حاکمیت قانون	کارایی حکومت	فساد دولت ^۲	سرکوب دولتی ^۳	آزادی‌ها و حقوق سیاسی
مصر	-۰,۱	-۰,۴	۳	۳	۳
میانگین کشورهای با درآمد متوسط جهان	-۰,۳	-۰,۳	۵	۴,۵	۹

(منبع: کامت و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۴ تا ۱۴۴)



نمودار ۱: مقایسه نرخ تورم (به درصد) با رشد سرانه GDP در دهه آخر حکومت مبارک

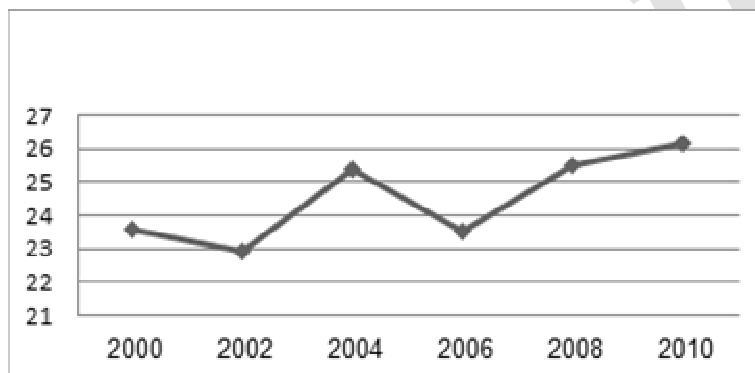
(منبع: Data.worldbank.org, 2015)

1 . world middle income countries

۲ . عدد کوچک‌تر نشان‌دهنده فساد بیشتر است.

۳ . عدد کوچک‌تر بیانگر سرکوب بیشتر است.

در بعد اقتصادی، با توجه به آمار بیکاری، نرخ تورم و قدرت خرید مصری‌ها، وضعیت برای شهروندان عادی فاجعه‌آمیز بود (نمودار ۱). مانند سایر کشورهای عربی، مصر نیز با گسترش جمعیت جوان روبه‌رو بود. به گفته آژانس بین‌المللی توسعه کانادا^۱ بیش از یک‌چهارم مصری‌ها در گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال هستند. دست‌کم ۲۵ درصد از جوانان مصر بیکارند (نک دومین نمودار). گزارش CIDA ادامه می‌دهد: «مصر در رتبه ۱۰۱ از ۱۶۹ کشور جهان در شاخص توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل متحد سال ۲۰۱۰ قرار دارد. ۱۵ میلیون نفر (۱۸ درصد جمعیت) با کمتر از ۲ دلار زندگی می‌کنند (Balata, 2011: 66). سومین نمودار، رشد فزاینده فقر را در مصر نشان می‌دهد.



نمودار ۲: نرخ بیکاری جوانان به‌عنوان درصدی از جمعیت جوان (۱۵ تا ۲۴ ساله)

(منبع: Data.worldbank.org, 2015)



نمودار ۳: رشد فزاینده فقر در مصر به‌عنوان درصدی از جمعیت (سومین نمودار)

(منبع: Data.worldbank.org, 2015)

1 . The Canadian International Development Agency (CIDA)

در مجموع می‌توان دوران مبارک را با ویژگی‌ها و شاخص‌هایی مانند فساد گسترده اقتصادی در دستگاه حاکمیت^۱؛ دیکتاتوری دولتی، دستگیری، زندانی و شکنجه دگراندیشان سیاسی؛ محدودیت نظام‌مند و سانسور مطبوعات؛ برگزاری انتخابات دست‌کاری شده؛ استبداد؛ عدم چرخش قدرت و همیشگی (مادام‌العمر) شدن رهبری سیاسی؛ فقر گسترده، عدم توسعه اقتصادی و سرکوب فعالیت‌های مدنی و اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها توصیف کرد.

پ - ناجنیش‌ها و قیام مردم مصر

در سال‌های اولیه حکومت مبارک با توجه به اهمیت تثبیت و تحکیم حکومت، تقاضاهای فزاینده اسلام‌گرایان برای اجرای قانون شریعت، رژیم مبارک را به تصویب قوانین محافظه‌کارانه و خودداری از توسعه حقوق زنان مجبور کرد. برخلاف سیاست ظاهری دموکراسی‌گرایی، رژیم مبارک، همان‌طور که گروه‌های مسلح اسلام‌گرا و کمونیست‌ها را سرکوب می‌کرد، نسبت به فعالیت‌های زنان نیز واکنش نشان می‌داد. شماری از قوانین تصویب‌شده بود که فعالان زن را مجبور می‌کرد که یا به گروه‌های غیررسمی بپیوندند یا با ثبت سازمان‌های خویش، تحت نظارت و کنترل وزارت امور اجتماعی فعالیت کنند؛ طبق این قوانین، اجازه راهپیمایی، میتینگ و اعتراض خیابانی به مجوز وزارت داخلی مصر نیاز داشت؛ همچنین، وزارت امور اجتماعی می‌توانست در صورت صلاحدید، مجوز این سازمان‌ها را باطل کند.

این وضعیت بسته به این امر منجر شده بود که فعالان زن و مدافعان حقوق زنان، راهکارها و رویه‌هایی متنوع و گوناگون را در پیش بگیرند. سازمان‌های غیردولتی ساختارمند به موازات گروه‌های خودجوش شکل می‌گرفتند. فعالان زن، شبکه‌هایی ویژه را در اطراف مسائل یا موضوع‌های خاص تشکیل می‌دادند و منحل می‌کردند؛ همچنین چندین کمیته زنان در خصوص احزاب سیاسی، سازمان‌های حرفه‌ای و مراکز حقوق بشر، به علاوه تعدادی از روشن‌فکران زن وجود داشتند که به‌طور مستقل یا با همکاری گروه‌های معین بدون آنکه عضو آنها بشوند، فعالیت می‌کردند (Al-Ali, 2002, 8-14).

در کنار موارد یادشده، می‌توان به رفتارهای پراکنده و منفرد اما رایج بسیاری از زنان که فعالیتشان را با زندگی روزمره، به‌طور عمیق پیوند زده بودند، به‌عنوان نوعی سیاست اعتراض، اشاره کرد؛ در صدها

۱. بنابر گزارشی، دارایی مبارک و خانواده وی، میان ۴۰ تا ۷۰ میلیارد دلار برآورد شده است و ۳۹ مقام رسمی و تجاری نزدیک به جمال مبارک هریک به‌طور میانگین، ثروتی بیش از یک میلیارد دلار دارند (قربانی، ۱۳۹۱: ۹۹).

مورد از جلسات هفتگی در شهرها که به حلقه معروف بود، زنان با پایگاه‌های اجتماعی گوناگون جمع می‌شدند تا در کنار آموزش مفاهیم اسلامی، تعلق به یک جامعه فرهنگی و اخلاقی را نیز حس کنند (بیات، ۱۳۷۹: ۶۹). آرلن مک‌لود با مطالعه زنان کارگر فرودست، به پیدایش نوعی جدید از حجاب در میان آنها اشاره می‌کند و آن را «نه به‌عنوان نمادی از احیای مذهبی، بلکه به‌عنوان بخشی از حرکت به‌سوی اصلاح فرهنگ و بازگشت به شیوه‌ای معتبرتر و فرهنگی‌تر برای زندگی واقعی» تعریف می‌کند (Macleod, 1992: 111).

زنان کارگر به‌طور عمده به دلایل فشار اقتصادی، مجبور بودند که به نقش‌های سنتی و اشتغال در بیرون را رهاکنند اما به این زنان با دیده تحقیر نگریسته و برای کار در خارج از خانه سرزنش می‌شدند. ترک خانه و خانواده، ایجاد وضعیت غیرقابل تحمل فرسایش موقعیت اجتماعی و از دست دادن هویت سنتی آنها را سبب می‌شد. «حجاب جدید»^۱، نقش‌های متضاد «مادر سنتی و همسر»، از یک طرف و «کار خارج از خانه» را از سوی دیگر تطبیق می‌داد (Macleod, 1992: 162). حجاب جدید، در واقع نوعی مبارزه سیاسی در مقابل سنت و جامعه بسته است که کار زنان را نکوهش می‌کند؛ مک‌لود، این نوع مبارزه را «اعتراض سازگار»^۲ می‌نامد.

به‌رحال زنان که تا پیش از جنبش به‌صورت منفرد، پراکنده و بی‌نظم فعالیت می‌کردند، یکی از پایه‌های قیام مردم مصر در سال ۲۰۱۱ را تشکیل می‌دادند. در اولین روزهای اعتراض‌ها، فقط حدود ۱۰ درصد از معترضان، زنان بودند اما در میدان تحریر در روزهای واپسین پیش از سقوط مبارک، آنها ۴۰ تا ۵۰ درصد جمعیت معترض بودند. زنان، با حجاب و بی‌حجاب، در دفاع از میدان شرکت و سنگربندی کردند، در مباحثات حضور داشتند، شعار می‌دادند و در کنار مردان جانشان را به‌خطر انداختند (Frederiksen, 2011). زنان، ورودی‌های میدان را محافظت کرده، به زخمی‌ها در کلینیک‌های موقت رسیدگی می‌کردند (Taher, 2012, 378)؛ علاوه‌براین، به‌نوبت، کارت‌های هویت و وسایل معترضان را کنترل می‌کردند، تحویل غذا و اداره کلینیک‌ها را برعهده داشتند و با استفاده از فیس‌بوک و توییتر، در اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی نقش داشتند (Biggs, 2011).

جوانان نیز در کنار زنان، نقشی کلیدی در شورش‌هایی که حسنی مبارک را در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ کنار زدند، ایفا کردند. گروه‌ها و حرکت‌هایی مانند جوانان ششم آوریل، کفایه و ... که در سقوط مبارک

1 . new veiling

2 . Accommodating Protest

نقش داشتند، بسیاری پیش از قیام ۲۰۱۱ شکل گرفته بودند. چنان‌که در بالا بدان اشاره شد، یکی از ابزارهای ناجنیش‌ها برای ایجاد شبکه‌های منفعل، فناوری‌های ارتباطی نوین بوده‌اند؛ این فناوری‌ها اجازه می‌دهند تا اعضا به صورت ناشناس در وبسایت‌ها عضو بشوند و به‌طورامن پیام‌ها و اعتراض‌های خود را ارسال کنند؛ این گروه‌ها و حرکت‌ها به چهار شکل با موفقیت از این فناوری‌ها بهره‌گرفتند:

- ۱- با اعضای خود و عموم مردم با استفاده از پیام‌های الکترونیکی تماس می‌گرفتند.
- ۲- در صورت امکان، آگهی‌ها را آنلاین و در رسانه‌های مستقل منتشر می‌کردند.
- ۳- آگهی‌ها و کاریکاتورها را در وبسایت خود و صفحات وبلاگ‌نویسان منتشر می‌ساختند.
- ۴- افسران امنیت دولتی، مدارک سمعی و بصری را در خصوص آزار و اذیت جنسی و فیزیکی جمع‌آوری و منتشر می‌کردند (Oweidat, 2008: 14-22).

جنبش جوانان ششم آوریل در سال ۲۰۰۸ به‌عنوان پاسخ به اعتراض‌ها ضد قیمت مواد غذایی بالا و دستمزد کم که کارگران در یک کارخانه نساجی دولتی، آن را برگزار کردند، شکل گرفت. جوانان با استفاده از فناوری‌های نوین نظیر فیس‌بوک، یک گروه برای اعتراض و اعلام همبستگی با کارگران ایجاد کردند؛ اگرچه گروه فیس‌بوکی به‌زودی خاتمه‌یافت و اعتراض‌ها فروکش کرد، اعضای اصلی جنبش که با سازمان‌دهی و راهبردهای (تاکتیک‌های) اعتراض‌های بدون خشونت آشنا بودند، خود را در موقعیتی قراردادند تا به‌طور مؤثر، قیام هجده‌روزه صلح‌آمیز ماه ژانویه و فوریه ۲۰۱۱ را رهبری کنند (Frontline, 2011).

یکی دیگر از حرکت‌های محبوب جوانان، صفحه فیس‌بوکی «ما همه خالد سعید^۱ هستیم» بود که نقشی عمده در قیام مردم مصر ایفا کرد؛ این صفحه به منبعی مهم برای اطلاعات، مشاوره و پیشنهاد تبدیل شده بود و صدها هزار تعقیب‌کننده در شبکه فیس‌بوک داشت؛ گروهی دیگر از جوانان که در قیام مردم مصر نقش داشتند، هواداران باشگاه‌های مختلف فوتبال بودند؛ آنچه این گروه از جوانان را در کانون توجه‌ها قرار می‌داد، شجاعت و آمادگی آنها برای درگیری فیزیکی با پلیس و نیروهای امنیتی بود؛ تجربه آنها در خصوص چگونگی مبارزه با خشونت پلیس مصر، برای تأمین امنیت میدان تحریر در هنگامه تظاهرات ارزشمند بود (Zirin, 2017).

۱. خالد سعید، جوان مصری است که در سال ۲۰۱۰ در کافی‌نتی به شکلی وحشیانه ضرب و شتم شد که در نهایت به مرگ او انجامید.

در کنار زنان و جوانان، حاشیه‌نشینان و تهی‌دستان نیز نقشی مهم در قیام مردم مصر داشتند. حدود ۳۰ درصد جمعیت مصر زیر خط فقر زندگی می‌کردند؛ حدود ۱۱ درصد جمعیت کشور به غذای کافی و مغذی دسترسی نداشتند و ۳۰ درصد کودکان زیر پنج سال، به سوء تغذیه مبتلا بودند (Egyptian Streets, 2014). در میان سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹، درآمد سرانه مردم، حدود ۹ درصد کاهش یافته بود (Paolo, 2014: 41) و در عین حال، قیمت مواد غذایی حدود ۳۰ درصد افزایش داشته به طوری که در سال ۲۰۰۹، نرخ تورم دو برابر رشد داشته است (Maher, 2011) که این به معنای عمیق‌تر شدن فقر و تهی‌دستی است؛ این شرایط، تهی‌دستان و اقشار فرودست را به نیرویی بالقوه برای اعتصاب‌ها و تظاهرات تبدیل کرد و این گونه قیام مردم مصر در ۲۵ ژانویه که روز خشم^۱ نام‌گذاری شد، با اتحاد نامتعارف فعالان جوان، کارگران، اسلام‌گرایان و هواداران متعصب فوتبال، لیبرال‌ها و زنان با هدف مبارزه با شکنجه، فساد، فقر و بیکاری آغاز شد (Shenker, 2011)؛ قیامی که ظرف هجده روز، مبارک را از قدرت سرنگون کرد.

نتیجه‌گیری

با استعفای مبارک در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، ارتش مصر به‌طور موقت، قدرت را در اختیار گرفت. با برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در ژوئن ۲۰۱۲، ارتش قدرت را به رئیس‌جمهور جدید، محمد مرسی تحویل داد. مرسی حدود یک سال در مسند ریاست‌جمهوری ماند اما سیاست‌ها و رویه‌های اخوان‌المسلمین، زمینه‌های نارضایتی و خشم انقلابی‌ها را فراهم کرد و موجی جدید از اعتراض‌ها دوباره کشور مصر را فراگرفت و مخالفان به‌طور مجدد در میدان تحریر اجتماع کردند. با شدت گرفتن تنش میان مخالفان و دولت مرسی، ارتش وارد عمل شد و مرسی را سرنگون و قانون اساسی را منحل کرد؛ با سرنگونی مرسی، دولت موقت، زمام امور را به‌دست گرفت و تا برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری که به پیروزی ژنرال سیسی انجامید، به فعالیت مشغول بود. با ریاست‌جمهوری ژنرال سیسی، در عمل اصطلاح مردم مصر به شکست انجامید و امیدها و آرزوهای ملت مصر برای تغییر بر باد رفت.

اما چرا قیام مردم مصر به سرنوشتی این‌چنین غم‌انگیز دچار شد؟ به نظر نگارندگان، پاسخ را باید در شکل قیام مردم مصر جستجو کرد. قیام مردم مصر اگرچه از لحاظ بسیج مردم و حضور گسترده آنها

در خیابان‌ها و میادین، شکلی انقلابی داشت، از نظر تغییرها به اصلاح، شبیه بود. پس از استعفای مبارک و برکناری او، رژیم مبارک همچنان پابرجا ماند و ارتش که قدرتمندترین نهاد در رژیم سابق بود، قدرت را در اختیار گرفت؛ پس از آن نیز، در انتخابات ریاست جمهوری اخوان‌المسلمین که از سازمان و منابع لازم بهره‌مند بود، فرصت طلبانه قدرت را اگرچه کوتاه‌مدت در اختیار گرفت. جوانان و افراد انقلابی گرچه توانستند به‌طور مجدد در اعتراض به سیاست‌های مرسی و اخوان‌المسلمین خیابان‌ها را اشغال کنند و او را کنار بزنند، باز هم از تصرف قدرت و تغییرهای اساسی ناتوان بودند و این بار، ارتش قدرت را به‌طور کامل در اختیار گرفت؛ چرایی این امر را باید در فقدان سازمان‌دهی و رهبری جنبش مردم مصر جستجو کرد؛ این قیام، مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی و فناوری‌های جدید ارتباطی بود، که برای ناچینش‌های اجتماعی و افراد منفعل و پراکنده، شرایطی مناسب را برای ارتباط و پیوند مہیامی ساخت تا بتوانند به یکدیگر ملحق شوند و خیابان‌ها را اشغال کنند. فراخوان‌ها، اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها در شبکه‌های اجتماعی به‌ویژه توئیتر و فیس‌بوک منتشر می‌شد و از این طریق، افراد با یکدیگر ارتباطی گرفتند.

اگرچه در شرایط سرکوب و انسداد فضای جامعه مدنی، فناوری‌های ارتباطی توانستند نقشی مؤثر و شایسته را در بسیج مردم ایفا کنند، این شبکه‌ها بنابه ماهیت و ذات خود، اقتدارگریز و افقی هستند (Iskander, 2011; p1227)؛ بنابراین این شبکه‌ها امکان رهبری و سازمان‌دهی را از انقلابی‌ها سلب می‌کنند. در فقدان رهبری، جنبش‌های انقلابی، فاقد راهکار و بینش لازم، وحدت درونی، انسجام کافی، نمایندگی برای خواست‌ها و مطالبات و ایجاد تغییر و تحول اساسی خواهند بود؛ نتیجه آنکه حاصل کار در معنای بسیج مردمی به انقلاب می‌مانست ولی در معنای تغییرهایی که ایجاد کرده، به اصلاح شبیه بود (بیات، ۱۳۹۶: ۴۵) لذا آنچه در مصر رخ داد، نه انقلاب و نه اصلاح بلکه هم انقلاب و هم اصلاح یا به تعبیری دیگر، اصقلاب بود اما اصقلاب بنابه ماهیت خود از ایجاد تغییرهای ساختاری و نهادی عمده و سریع، ناتوان است لذا همواره خطر بازگشت ضدانقلاب آن را تهدید می‌کند.

یکی از ویژگی‌های عمده انقلاب، ایدئولوژی آن است. اهمیت ایدئولوژی در انقلاب به قدری مهم است که بنابه تعریفی، انقلاب عبارت است از: کوشش برای دگرگون‌ساختن واقعیت برحسب یک ایدئولوژی (بشیریه، ۱۳۹۰: ۱۳۹). همه انقلاب‌های مهم قرن گذشته مبتنی بر یک ایدئولوژی بزرگ بودند که جریان انقلاب را هدایت می‌کرد لیکن در دو دهه اخیر، همان‌گونه که در مباحث پیشین

اشاره شد، با تغییر و تحولات در عرصه‌های معرفتی و اجتماعی، ایدئولوژی‌های غایت‌گرا اهمیت خود را ازدست دادند یا تضعیف شدند؛ همچنین با تسلط و هژمونی نئولیبرالیسم که بر مفاهیمی مانند عقلانیت و گفتگو، همزیستی مسالمت‌آمیز، آزادی فردی، دولت حداقلی، بازارمحوری، گردش آزاد سرمایه، مالکیت خصوصی و مسئولیت شخصی تأکید دارد، بر عرصه اجتماعی و فکری سیاست‌مداران، نخبگان و روشن‌فکران جهان عرب، طی دو دهه گذشته و پس از سقوط شوروی، در عمل از جنبش‌های بهار عربی، به‌ویژه قیام مردم مصر، رادیکال‌زدایی شد؛ این قیام‌ها بازتاب همان ارزش‌های نئولیبرالیستی بودند و به‌جای پراکسیس انقلابی و براندازی سریع و خشن دولت، بر گفتگو، دموکراسی، جامعه مدنی و تغییر تدریجی تکیه داشتند (بیات، ۱۳۹۶: ۴۷)؛ از این رو انقلابی‌ها در پی ایجاد نظامی نوین و متفاوت (از آنچه بود)، نبودند زیرا نه ایدئولوژی راهنما در این زمینه را در اختیار داشتند و نه منابع لازم را؛ بنابراین این قیام‌ها در ایجاد تغییرهای ساختاری و اساسی ناکام ماندند و با ماندگاری نظم موجود، فرصت‌طلبان و محافظه‌کاران توانستند در فرصت مناسب، دوباره قدرت را به‌دست‌بگیرند.

مردمی که در انقلاب مردم مصر شرکت‌جستند، از خاستگاه‌های اجتماعی متفاوتی بودند که این امر به طرح مطالبات و اهدافی مختلف و متفاوت در میان جمعیت انقلابی منجر شد. در کنار جوانان، میلیون‌ها کارگر، کشاورزان فقیر، زنان، وکلا و قضات دادگستری، لیبرال‌ها و اسلام‌گرایان حضور داشتند. جوانانی که انقلاب را آغاز کردند، به شمار زیادی ائتلاف و گروه تقسیم شدند. براساس محاسبه‌ای، در ابتدای اصلاح، ۲۱۶ ائتلاف مختلف تشکیل شدند درحالی‌که محاسبه‌ای دیگر ادعای کند که تا ژوئیه ۲۰۱۱، ۱۸۰ ائتلاف وجود داشتند. صرف‌نظر از تعداد دقیق، این موضوع منعکس‌کننده تفرقه بسیار بالاست؛ در نتیجه، این گروه‌ها به اتحاد و ادغام در یک یا حتی تعداد کمی حزب سیاسی، موفق نشدند. جناح جوانان اخوان المسلمین، جناح جوان حزب جنبش دموکراتیک، جبهه جوانان حزب کاراما، کمپین پشتیبانی البرادعی، جنبش جوانان برای عدالت و آزادی، در کنار جنبش ششم آوریل، حرکت کفایه و صفحه فیس‌بوکی «ما همه خالد سعید هستیم»، نمونه‌هایی از این گروه‌ها و دسته‌ها هستند (Abdalla, 2015).

به‌طورکلی، چهار گرایش عمده در میان انقلابی‌ها وجود داشت:

اولین گرایش، جریان لیبرال پویا و نوپا در سیاست مصر بود. انقلابیون (انقلابی‌های) فیس‌بوکی که زاده انقلاب الکترونیک، روند جهانی شدن و بخش خصوصی مرفه در حال رشد بودند که نمی‌توانست

عقب‌ماندگی رژیم قدیمی و ناکامی آن را در توسعه و پیشرفت تاب‌آورد.

دوم، جریان اسلامی در مصر بود. اخوان‌المسلمین، قانونی شده‌بود و یک حزب سیاسی جدید، حزب آزادی و عدالت ۱ (FJP) ایجاد کرده‌بودند؛ احزاب اسلامی دیگر نیز تشکیل شدند: حزب وسط ۲ در چپ و جماعت اسلامی، ۳ جهاد و سلفی‌ها در سمت راست. با وجود اختلاف‌های عمده میان آنها؛ با این حال، این جنبش‌ها و گروه‌ها در طول دوره پس از انقلاب با کمترین تنش در کنار یکدیگر و متحد با هم عمل کردند؛ البته لازم است، یادآوری شود که در جریان اعتراض‌های مردمی وارد به اخوان‌المسلمین، در ژوئن ۲۰۱۳، حزب سلفی نور، راه خود را از اخوانی‌ها جدا و از اقدام ارتش حمایت کرد.

سوم، جریان‌های چپ که خواهان افزایش دخالت دولت در اقتصاد، عدالت اجتماعی و توقف خصوصی‌سازی بودند.

چهارم، ناصریست‌ها بودند که با بازگشت به شعارهای دوران ناصر در دهه ۱۹۶۰ و با محوری کردن دولت توسعه‌گرا بر طرح‌های (پروژه‌های) بزرگ دولتی تأکید داشتند (Aly, 2011: 5). گرایش‌های شرح داده‌شده در بالا، نوعی اختلاف شدید را در میان انقلابی‌ها، گروه‌های مدنی و سکولار و آنها با گرایش‌های اسلامی منعکس می‌کنند که در درجه‌های مختلف بر شکل‌گیری قانون اساسی جدید مصر مطابق با شریعت اسلامی اصرار داشتند؛ این وضعیت در نهایت، به درگیری میان انقلابی‌ها و آغاز دوری جدید از تظاهرات و اعتراض‌ها در ژوئن ۲۰۱۳ منجر شد که در نهایت به بازپس‌گیری قدرت توسط ارتش انجامید.

فقدان رهبری واحد که بتواند این جریان‌های گوناگون و پراکنده را در یکدیگر ادغام کند و از این طریق سامان دهد و قادر باشد جریان انقلابی را هدایت کند، از یک‌سو و تنوع طرح‌ها (ایده‌ها) و اندیشه‌ها از دیگر سو که هیچ‌یک برای تسلط و فراگیری عمومی توان‌نداشتند، به نزاع درونی انقلابی‌ها منجر شد و فرصتی مناسب را در اختیار نیروهای محافظه‌کار مخالف قیام قرارداد تا دوباره قدرت را بازپس بگیرند. و این چنین قیام مردم مصر با سرنوشتی غم‌انگیز (تراژیک) مواجه شد و اصطلاح مردم مصر به سرانجامی نرسید؛ البته این پرسش همچنان بی‌پاسخ می‌ماند که «اگر جای اصطلاح آنچه رخ می‌داد، انقلابی تمام‌عیار بود، با توجه به تجربه‌های انقلاب‌های گذشته، چه دستاوردهایی می‌داشت و چگونه در خصوص آن باید داوری می‌شد؟»

1 . the Freedom and Justice Party

2 . Wasat party

3 . Gama'at Islamiyya

منابع

۱- منابع فارسی

- اسمیت، پیتر گادفری (۱۳۹۲)؛ *درآمدی بر فلسفه علم*؛ ترجمه نواب مقربی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آش، تیموتی گارتون (۱۳۹۳)؛ *فانوس جادو*؛ ترجمه فرزانه سالمی؛ تهران: نشر آگه.
- بریتون، کرین (۱۳۶۲)؛ *کالبدشکافی چهار انقلاب*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۰)؛ *انقلاب و بسیج سیاسی*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بیات، آصف (۱۳۹۲)؛ «اصقلاب نه انقلاب»، *اندیشه پویا*؛ سال دوم، ش ۸، ص ۳۲ تا ۳۶.
- _____ (آبان ۱۳۹۶)؛ «انقلاب بدون انقلابیون»، *اندیشه پویا*؛ ترجمه بابک واحدی؛ سال ششم، ش ۴۶، ص ۴۳ تا ۴۷.
- پلامناتس، جان (۱۳۷۳)؛ *ایده‌نولوژی*؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- توکویل، الکسی (۱۳۸۸)؛ «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن»، *اندیشه پویا*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: مروارید.
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۹)؛ «جهانی‌شدن و مناسبات دولت-جامعه در مصر»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*؛ سال دوم، ش ۷، ص ۲۵ تا ۵۲.
- روزه، گی (۱۳۸۹)؛ *تغییرات اجتماعی*؛ ترجمه منصور وثوقی؛ تهران: نشر نی.
- سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۰)؛ «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)»، *فصلنامه روابط خارجی*؛ سال سوم، ش ۲، ص ۱۰۵ تا ۱۳۳.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و سجاد میرالی (۱۳۹۴)؛ «غیرجنبش‌های اجتماعی: الگویی نظری برای تبیین کنش انقلابی مردم مصر»، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*؛ سال چهارم، ش ۱۴، ص ۴۹ تا ۷۱.
- قربانی، فاطمه (۱۳۹۱)؛ *رسانه‌های نوین و تحولات خاورمیانه*: بررسی موردی کشور مصر؛ پایان‌نامه، رشته علوم سیاسی، کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

- کالورت، پیترو (۱۳۸۲)؛ *انقلاب و ضدانقلاب*؛ ترجمه حسن فشارکی؛ تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- کامت، ملانی و دیگران (۱۳۹۶)؛ *اقتصاد سیاسی خاورمیانه*؛ ترجمه فریبرز ارغوانی پیرسلامی و سحر پیرانخو؛ تهران: نشر مخاطب.
- کوهن، آلین استانفورد (۱۳۶۹)؛ *تئوری‌های انقلاب*؛ ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: نشر قومس.
- کوهن، توماس اس (۱۳۹۲)؛ *ساختار انقلاب‌های علمی*؛ ترجمه عباس طاهری؛ تهران: نشر قصه.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵)؛ *مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*؛ ترجمه محمدتقی دلفروز؛ تهران: انتشارات کویر.
- _____ (۱۳۹۰)؛ «فهم انقلاب ۲۰۱۱: شکنندگی و بهبودپذیری دیکتاتوری‌های خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ ترجمه خرم بقایی؛ سال هجدهم، ش ۱، ص ۱۷۴ تا ۱۹۱.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰)؛ *جامعه‌شناسی*؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ تهران: نشر نی.
- گیل، گریم (۱۳۹۴)؛ *پویایی دموکراسی‌سازی*؛ ترجمه سعید حاجی‌ناصری و فرید حسینی‌مرام؛ تهران: نشر اختران.
- لیدمن، جیمز (۱۳۹۱)؛ *فلسفه علم*؛ ترجمه حسین کریمی؛ تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۰)؛ *ایدئولوژی و اتوپیا*؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- مردیها، مرتضی (۱۳۹۴)؛ *مبانی نقد فکر سیاسی*؛ تهران: نشر نی.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۱)؛ *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*؛ ترجمه محمود عبدالله‌زاده؛ تهران: نشر دات.
- هی‌وود، اندرو (۱۳۸۳)؛ *مقدمه نظریه سیاسی*؛ ترجمه عبدالرحمن عالم؛ تهران: قومس.
- یوسف‌نژاد، ابراهیم (۱۳۸۴)؛ «روابط دوجانبه ایران و مصر: فرصت‌ها، چالش‌ها و چشم‌انداز آینده»، *فصلنامه مجلس و پژوهش*؛ سال دوازدهم، ش ۴۹ و ۵۰، ص ۹۳ تا ۱۴۱.

۲- منابع انگلیسی

- Ash, T. (1989), Revolution: The Springtime of Two Nations. *New York Review of Books*, 36 (10), pp.3-10.

- Balata, S. (2011), *The Egyptian Uprising: a Movement in The Making*, *Inquiry and Insight*, 4, pp. 60-81.
- Bayat, A. (2010), *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East*. Amsterdam: Amsterdam Univ. Press.
- Courtois, S. (2015), *Black book of Communism : Crimes, Terror, Repression*. Cambridge, MA: Harvard Univ Press.
- Herspring, D. (1994), 'Refolution' in *Eastern Europe: The Polish, Czech, Slovak and Hungarian militaries*. *European Security*, 3 (4), pp.664-690.
- Iskander, E. (2011), Connecting the National and the Virtual: Can Facebook Activism Remain Relevant After Egypt's January 25 Uprising?. *International Journal of Communication*, 5 (2011), pp.1227-1237.
- Lesch, A. (2011), Egypt's Spring: Causes of the Revolution. *Middle East Policy*, 18 (3), pp.35-48.
- Macleod, A. (1992), *Accommodating protest*. Cairo, Egypt: American University in Cairo Press.
- Oweidat, N. (2008), *The Kefaya movement*. Santa Monica, CA: Rand, National Defense Research Institute.
- Paolo, V. (2014), *Inside Inequality in the Arab Republic of Egypt: Facts and Perceptions Across People, Time, and Space*. Renouf Publishing Co. Ltd.
- Quine, W. (1981), *Theories and Things*. Cambridge, MA: Harvard Univ. Press.
- Quine, W. (2009), *Ontological relativity and other essays*. New York: Columbia Univ. Press.
- Rupnic, J. (1995). The Post-Totalitarian Blues, *Journal of Democracy*, 6 (2), pp. 61-73.
- Taher, N. (2012), 'We are not women, we are Egyptians'. *City: Analysis of Urban Trends*, 16 (3), pp.369-376.

۲- منابع الکترونیکی

- Al-Ali, N. (2002), *The Women's Movement in Egypt, with Selected References to Turkey*, *UNRISD*. [online] Unrisd.org. Available at: <http://www.unrisd.org/80256B3C005BCCF9/search/9969203536F64607C1256C08004BB140> [Accessed 13 Aug. 2017].

- Aly, A. (2011), *The Paradox of the Egyptian Revolution*. *Middle East Brief*, [online] 55. Available at: <http://www.brandeis.edu/crown/publications/meb/meb55.html> [Accessed 29 Jan. 2017].
- Abdalla, N. (2015), *Youth movements in the Egyptian transformation: strategies and repertoires of political participation*. [online] Taylor & Francis. Available at: <http://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/13629395.2015.1081445> [Accessed 7 Jun. 2017].
- Biggs, C. (2011), *Women make their power felt in Egypt's revolution*. [online] The National. Available at: <https://www.thenational.ae/world/mena/women-make-their-power-felt-in-egypt-s-revolution-1.434826> [Accessed 31 Jan. 2017].
- Data.worldbank.org. (2015), Egypt, Arab Rep. | Data. [online] Available at: <https://data.worldbank.org/country/egypt-arab-rep> [Accessed 28 Nov. 2016].
- Egyptian Streets. (2017), *More than 22 million Egyptians live in poverty: report*. [online] Available at: <https://egyptianstreets.com/2014/07/13/more-than-22-million-egyptians-live-in-poverty-report/> [Accessed 20 Sep. 2017].
- Frederiksen, M. (2011), *The key role of women in the Egyptian revolution*. [online] Marxist.com. Available at: <http://www.marxist.com/key-role-of-women-in-egyptian-revolution.htm> [Accessed 22 Mar. 2017].
- FRONTLINE. (2011), *Revolution in Cairo - April 6 Youth Movement*. [online] Available at: <http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/revolution-in-cairo/inside-april6-movement/> [Accessed 11 Jan. 2017].
- Maher, S. (2011), *The Political Economy of the Egyptian Uprising* | Stephen Maher | Monthly Review. [online] Monthly Review. Available at: <https://monthlyreview.org/2011/11/01/the-political-economy-of-the-egyptian-uprising/#en12> [Accessed 29 Apr. 2017].
- Shenker, J. (2017), Egypt braced for 'day of revolution' protests. [online] the Guardian. Available at: <https://www.theguardian.com/world/2011/jan/24/egypt-day-revolution-protests> [Accessed 23 Oct. 2017].
- Zirin, D. (2017), *The Fans Who Fan the Flames: Egypt's Ultras at the Crossroads*. [online] The Nation. Available at: <https://www.thenation.com/article/fans-who-fan-flames-egypt-ultras-crossroads/> [Accessed 15 Feb. 2017].